

دار زدن پتروس خان

چنانکه گفته ایم از سال ۱۲۸۷ که در تبریز جنگ آغاز شد یک دسته از ارمنیان در میان مجاهدان و آزادیخواهان بودند و کسانی از آنان نیز از قفقاز آمدند و در جنگ‌ها دلیری‌ها از اینان دیده می‌شد. سپس که شورش گیلان برخاست و یفرم خان یکی از سردستگان گردید دسته‌ای نیز بر سر او گرد آمدند و دلیری‌های بسیار از خود نشان می‌دادند. اینان بودند که بیش‌تر به نام «فدایی» خوانده می‌شدند و بدانان کارهای یفرم خان را پیش می‌بردند. هر کسی نام «داشناکسیون» را شنیده، این دسته هوادار پیشرفت مشروطه در ایران می‌بود و در همه جا ارمنیان را به یاری جنبش برمی‌انگیخت، به ویژه پس از برخاستن یفرم خان و آن جایگاهی که او در میان آزادیخواهان پیدا کرد.

لیکن در جنگ‌های سال ۱۲۹۰ که در تبریز با صمدخان می‌رفت چنانکه گفته‌ایم این جنگ را خود تبریزیان می‌کردند و از دیگران جز دسته کمی از گرجیان و قفقازیان نبودند از ارمنیان نیز تنها تبریزیان بودند و از کسان به نامی میان ایشان یکی پتروس خان بود که ما نیز نام او را در جایش برده‌ایم. این مرد از تهران به سرپرستی «اداره ثلاث» (اداره‌ی مالیات تریاک و باده و توتون) آمده بود و میان آزادیخواهان جایگاهی داشت و چون صمدخان دوباره

بر سر تبریز آمد و جنگ درگرفت او نیز با دیگران همدستی نموده با یکدسته از ارمنیان از جنگ ها پا پس نگذاشت.

سپس چون صمدخان خود را به باسمنج کشید و در تبریز به آن می کوشیدند که سپاهی ساخته بر سر او روند و در تهران یفرم خان و دیگران نیز با این اندیشه همدستان بودند و پس از آن نیز داستان التیماتوم روس پیش آمد و در آغاز کار در تهران و همه ی شهرها مردم آن جوش و خروش را نشان می دادند و دسته های دموکرات و اعتدالی و دانشاکیسیون در تهران همگی اندیشه ایستادگی داشتند در این میان بود که در نتیجه گفتگوهای میانه تهران و تبریز بر این نهادند که دسته ی انبوه تری از ارمنیان با مجاهدان همدست باشند و از تهران پولی برای دربايست ایشان فرستادند. نیز دوماً نامی به سردستگی آنان آمد که در تبریز قره بابا خوانده می شد و او یک دسته را نیک آراسته و آماده گردانید. با این همه اینان در جنگ با روس دست نداشتند و چند روز پیش از آن از شهر بیرون رفتند.

این از گفته ی آقای یکانیست که چون کار التیماتوم بالا گرفت و در تبریز بیم زد و خورد روز به روز بیش تر می گردید کمیته ی دانشاکیسیون نمایندگانی از دسته ی دموکرات تبریز خواست که گفتگوهای شود و کمیته ی دموکرات مرا با کربلایی علی آقا حریری به نمایندگی فرستاد و ما چون رفتیم پنج تن از ارمنیان با ما به گفتگو نشستند که یکی از ایشان پتروس خان بود، و چون فراهم نشستیم و گفتگو از رفتار روسیان کردیم پتروس خان گفتار تندی راند و همه بر آن شدیم که اگر روسیان جنگ آغاز کنند ما نیز به جلوگیری برخیزیم و دست نیندیم، و با این پیمان از آنجا برخاستیم. لیکن دو سه روز پیش از

جنگ با روس بود که شنیدیم دوما همه‌ی دسته خود را برداشته و از شهر بیرون رفته است.

این کار ارمنیان از آنجا بود که در تهران یفرم خان گردن به التیماتوم روس نهاده و از اندیشه ایستادگی باز گشته بود و شاید انگیزه‌ی دیگری نیز داشت، هر چه هست در جنگ با روس ارمنیان را دستی نبود و جز از پتروس خان کس به نامی از ایشان در شهر نمانده بود. پتروس خان نیز تا آنجا که ما آگاهیم در آن جنگ دست نداشت و از این رو بود که به خود نترسیده پس از چیرگی روسیان نگریخت، بلکه چنان شنیده ایم نهان نیز نگشت، این بود صمدخان چون به شهر آمد و کارها را به دست گرفت می گویند بیگربیکی او را نزد خود خواست و با او گفتگوی اداره ثلاث را کرد و نوید داد که دوباره آن اداره باز شود. با این همه پس از دو سه روز ناگهان او را گرفته به روسیان سپرد، شاید روسیان او را خواسته بودند، و این پیدا است که میلر و همکاران او به زنده ماندن یک مرد آزادیخواه دلیری همچون او خرسندی ندادند.

ما از سرگذشت او در باغ شمال آگاهی نمی داریم و این نمی دانیم ازو چه پرسیدند و برو چه گناهی گرفتند. این شنیده ایم که چون رأی داوران را در باره‌ی کشتن او می خواندند پتروس خان همچنان آرام و خونسردی نمود و هیچ ترسی به خود راه نداد. سپس چون کشیشی خواندند که سفارش‌های (وصیت‌ها) او را نویسد کشیش دستش می لرزید پتروس خان هی به او زده گفت: «آقا مرا می کشند و شما دستتان می لرزد؟..» این گفته خامه را از دست او گرفت و خویشتن سفارش‌های خود را نوشت، و یکی از چیزهایی که سپرد این بود: «چون زخم بارور است هر فرزندی ازو زاید چه پسر و چه دختر

نامش را «وریژ» (کینه جویی) گزارند». همه از دلیری و خونسردی او در شگفت شدند.

چون این کارها انجام گرفت روسیان او را به یک دسته‌ی قزاق سوار دادند و قزاقان او را پیاده به میان انداخته به کشتارگاه که پشت بام ارک بود روانه شدند. مستر تورنر می نویسد: کسانی که او را در این هنگام دیده بودند از دلیری و خویشتن داری او ستایش می سرودند.

چنانکه گفتیم این روز شنبه بیست و نهم دی ماه بود که روز پیش محمد جعفر و دو همراهش را دار زده بودند و امروز می خواستند آنان را پایین آورده پتروس خان را به جای ایشان آویزند، و چون ارمنیان تا پیش از جنگ جانگیر تاریخ یولیوسی را پیروی کردند* و این روزها به نام سال نو جشن می داشتند تو گویی روسیان دانسته این روز را برگزیده بودند تا جشن آنان را به سوگواری آلایند.

همیشه کسی را که دار زدندی یا کشتندی مردم به تماشا گرد آمدندی و چون باز گشتندی داستان‌ها آوردندی. امروز مردم هر چه بیش تر گرد آمده و ارمنی و مسلمان دسته دسته به تماشا ایستاده بودند. چنین می گویند: زن تیره روز پتروس خان نیز برای آخرین دیدار شوهر گردش در آنجا بوده. روسیان نیز امروز نگهبان بیش تر گمارده و فزون تر بیداری می نمودند.

پتروس خان همچنان آرام ایستاده خود را نمی باخت، و چون هنگام کار رسید با پای خود بالای کرسی رفت. و چون ریسمان را به گردنش انداخته و کرسی را از زیر پایش کشیدند به هنگامی که چشم‌ها اشک ریزان به سوی او

*- از روی تاریخ گریگوری این روز بیستم ژانویه بوده. ولی چون تاریخ یولیوسی دوازده روز دیرتر از آن بودی از روی این روز هشتم ژانویه شمرده می شده و اینست ارمنیان و روسیان را روز جشن بوده.

باز می‌بوده و کسانی تاب دیدن نیاورده باز می‌گشتند ناگهان داستان دیگری رخ داد، و آن اینکه ریسمان از سنگینی تن پتروس خان پاره شد و او به زمین افتاد و بی‌آنکه خود را باخته باشد و یا توان از دست دهد به پا برخاست. از این پیش آمد غریو از مردم برخاست و همه امید داشتند که او را آزاد خواهند کرد و ولی سیاست تیره روس این چیزها را نمی‌فهمید و دژخیم با دستور افسران دوباره ریسمان را بست و دوباره پتروس خان را به بالای کرسی خواند. مرد غیرتمند دوباره با پای خود از پله‌ها بالا رفت. همه از این توانایی و نترسی او در شگفت شدند و همه را به مردانگی و غیرتمندی او دل سوخت. مردم به حالی افتادند که نتوان ستود. ببینید زن تیره روزش چه حالی داشته است. همانا آتش این سوزش‌های تبریز بود که دامن نیکلا و خاندانش را گرفت و بدانسان خاکسترش گردانید.

مستر تورنر می‌نویسد: دوبار ریسمان گسیخت و هر دو بار آن را بستند و باز به گردن پتروس خان انداختند. می‌نویسد: یک افسر جوان روسی که در آن نزدیکی ایستاده بود خودداری نتوانسته گفت: «این رنجی که می‌بایست کشد کشید و در هر کشوری چنین کسی را آزاد سازند». ولی روسیان گوش ندادند و او را بر سر این دلسوزی که نموده بود گوشمالی دادند. می‌نویسد: همان شب سالمات‌های روس سرود خوانان و هوراکشان کوچه‌های ارمنستان را گردیدند و این از بهر آن کردن که همه ارمنیان را بهراسانند.

این بود سرگذشت دلگداز پتروس خان. اما داستانش: او یکی از ارمنیان مجونبار* بود و خانواده اش به نام ملک اندریاسیان شناخته می‌شد. ولی در شورش‌های مشروطه چون در رشت بوده در آنجا به آزادیخواهان پیوسته و

* - یک دیه ارمنی‌نشین در چند فرسنگی تبریز است.

یکی از یاران یفرم خان گردیده بود که در جنگ های قزوین و پیرامون تهران پا در میان داشت. سپس چون جنگ ها فرو نشست و یفرم خان رئیس شهرباتی تهران گردید و در همه جا «اداره ثلاث» بر پا می شد او را نیز به تبریز فرستادند و چنانکه گفتیم در آنجا اداره ثلاث را برپا کرد. من او را ندیده بودم و چون اینگونه مجاهدان ارمنی و گرجی را کم تر با نام یاد کردند نامش را نیز نشنیده بودم. لیکن چون داستان دار کشیدنش پیش آمد و بدینسان غیرتمندی و مردانگی از او نمودار گردید و تادیری در همه جا گفتگو از او می رفت در آن زمان او را شناختم و بر آن شدم حالش را جستجو کنیم. مرد تناور و بالا بلند و خوشرویی بوده و بر دلیریش نیز همین سرگذشت که نگاشتیم بهترین گواهد است.

درباره ی سفارش او و اینکه فرزندش را «ویرژ» نامند این اندازه آگاهی می دارم که دختری از زنش پدید آمد و او را به همان نام خواندند ولی از سرگذشت او و مادرش دیگر آگاهی پیدا نکرده ام. هر چه هست نام این جوانمرد دلیر همیشه در تاریخ ایران خواهد ماند، و این به گردن همه ایرانیانست که کینه او و صد مانند او را از آن بد نهادانی که این روزهای خونین را برای تبریز پیش آورده بودند بازجویند.....

....پیتروس خان را که بدانسان کشتند خانه اش را نیز تاراج کردند و سپس

بر انداختند.

منبع: تاریخ هجده ساله ی آذربایجان، بازمانده ی تاریخ مشروطه ی ایران، احمد کسروی،

انتشارات سپهر تهران، چاپ دهم، ۱۳۷۱



پ ۳۳۱. شادروان علی مسیو با سران آزادیخواهان تبریز و دیگران (این پیکره در سال ۱۲۸۵ برداشته شده بوده و این است خروغام نیز در میان ایشان دیده می‌شود).



پ ۲۶۸. یک‌دسته از فداییان ارمنی در سلماص.



پ ۲۶۲. این بیکره نشان می‌دهد یک‌دهسته از فداییان ارمنی را (این بیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده و آن‌که در کنار، سرپا ایستاده پتروس خان است که آن‌سال به تبریز آمده بود).



۱۹۰۸ پ. ۱۰۷۱۲۱

۶۵ - یک‌دهسته از فداییان ارمنی
(این بیکره در سال ۱۲۸۷ در سلیمان برداشته شده)



پ «۲۴. این پیکره نشان می‌دهد یغرم‌خان و کوری‌خان را با دو تن دیگر از سردستانان فدائیان ارمنی.

منبع: عکس‌ها از کتاب تاریخ مشروطه ایران و آذربایجان- احمد کسروی،

چاپ صدای معاصر، تهران- ۱۳۷۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵